

سید مرتضیٰ علی حسینی

۸۷، ۲

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

۱۸۹



1871

1895 3

21-1-A

هذا الكتاب

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

من ترجم

26.1.1

الحج تصريف

مؤلف

من ترجم

کتابخانه  
مجلس شورای  
ایران

۱۸۹



۱۸۹۴۳

۲۱۰۱۰۸

مجلس شورای اسلامی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



Handwritten text in Persian script, likely a manuscript or a letter. The text is dense and covers most of the page. There are some large, stylized characters at the top, possibly a title or a signature. The paper is aged and shows signs of wear.



۱  
۱  
۸  
۸  
۳  
۵  
۵  
۸  
۷  
۵  
۱  
۱۱  
۸۱  
۸۱  
۳۱  
۵۱  
۸۱  
۷۱  
۵۱  
۸۱  
۱۵  
۸۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	شرح صرف
مؤلف	
مترجم	
شماره قفسه	۱۸۹۴۳
شماره ثبت کتاب	۲۱۰۱۰۸

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی  
خطی  
۱۸۹۴۳



17

1895

21-1-A

هذا السار

١٠٠  
 ١٠١  
 ١٠٢  
 ١٠٣  
 ١٠٤  
 ١٠٥  
 ١٠٦  
 ١٠٧  
 ١٠٨  
 ١٠٩  
 ١١٠  
 ١١١  
 ١١٢  
 ١١٣  
 ١١٤  
 ١١٥  
 ١١٦  
 ١١٧  
 ١١٨  
 ١١٩  
 ١٢٠  
 ١٢١  
 ١٢٢  
 ١٢٣  
 ١٢٤  
 ١٢٥  
 ١٢٦  
 ١٢٧  
 ١٢٨  
 ١٢٩  
 ١٣٠  
 ١٣١  
 ١٣٢  
 ١٣٣  
 ١٣٤  
 ١٣٥  
 ١٣٦  
 ١٣٧  
 ١٣٨  
 ١٣٩  
 ١٤٠  
 ١٤١  
 ١٤٢  
 ١٤٣  
 ١٤٤  
 ١٤٥  
 ١٤٦  
 ١٤٧  
 ١٤٨  
 ١٤٩  
 ١٥٠  
 ١٥١  
 ١٥٢  
 ١٥٣  
 ١٥٤  
 ١٥٥  
 ١٥٦  
 ١٥٧  
 ١٥٨  
 ١٥٩  
 ١٦٠  
 ١٦١  
 ١٦٢  
 ١٦٣  
 ١٦٤  
 ١٦٥  
 ١٦٦  
 ١٦٧  
 ١٦٨  
 ١٦٩  
 ١٧٠  
 ١٧١  
 ١٧٢  
 ١٧٣  
 ١٧٤  
 ١٧٥  
 ١٧٦  
 ١٧٧  
 ١٧٨  
 ١٧٩  
 ١٨٠  
 ١٨١  
 ١٨٢  
 ١٨٣  
 ١٨٤  
 ١٨٥  
 ١٨٦  
 ١٨٧  
 ١٨٨  
 ١٨٩  
 ١٩٠  
 ١٩١  
 ١٩٢  
 ١٩٣  
 ١٩٤  
 ١٩٥  
 ١٩٦  
 ١٩٧  
 ١٩٨  
 ١٩٩  
 ٢٠٠  
 ٢٠١  
 ٢٠٢  
 ٢٠٣  
 ٢٠٤  
 ٢٠٥  
 ٢٠٦  
 ٢٠٧  
 ٢٠٨  
 ٢٠٩  
 ٢١٠  
 ٢١١  
 ٢١٢  
 ٢١٣  
 ٢١٤  
 ٢١٥  
 ٢١٦  
 ٢١٧  
 ٢١٨  
 ٢١٩  
 ٢٢٠  
 ٢٢١  
 ٢٢٢  
 ٢٢٣  
 ٢٢٤  
 ٢٢٥  
 ٢٢٦  
 ٢٢٧  
 ٢٢٨  
 ٢٢٩  
 ٢٣٠  
 ٢٣١  
 ٢٣٢  
 ٢٣٣  
 ٢٣٤  
 ٢٣٥  
 ٢٣٦  
 ٢٣٧  
 ٢٣٨  
 ٢٣٩  
 ٢٤٠  
 ٢٤١  
 ٢٤٢  
 ٢٤٣  
 ٢٤٤  
 ٢٤٥  
 ٢٤٦  
 ٢٤٧  
 ٢٤٨  
 ٢٤٩  
 ٢٥٠  
 ٢٥١  
 ٢٥٢  
 ٢٥٣  
 ٢٥٤  
 ٢٥٥  
 ٢٥٦  
 ٢٥٧  
 ٢٥٨  
 ٢٥٩  
 ٢٦٠  
 ٢٦١  
 ٢٦٢  
 ٢٦٣  
 ٢٦٤  
 ٢٦٥  
 ٢٦٦  
 ٢٦٧  
 ٢٦٨  
 ٢٦٩  
 ٢٧٠  
 ٢٧١  
 ٢٧٢  
 ٢٧٣  
 ٢٧٤  
 ٢٧٥  
 ٢٧٦  
 ٢٧٧  
 ٢٧٨  
 ٢٧٩  
 ٢٨٠  
 ٢٨١  
 ٢٨٢  
 ٢٨٣  
 ٢٨٤  
 ٢٨٥  
 ٢٨٦  
 ٢٨٧  
 ٢٨٨  
 ٢٨٩  
 ٢٩٠  
 ٢٩١  
 ٢٩٢  
 ٢٩٣  
 ٢٩٤  
 ٢٩٥  
 ٢٩٦  
 ٢٩٧  
 ٢٩٨  
 ٢٩٩  
 ٣٠٠  
 ٣٠١  
 ٣٠٢  
 ٣٠٣  
 ٣٠٤  
 ٣٠٥  
 ٣٠٦  
 ٣٠٧  
 ٣٠٨  
 ٣٠٩  
 ٣١٠  
 ٣١١  
 ٣١٢  
 ٣١٣  
 ٣١٤  
 ٣١٥  
 ٣١٦  
 ٣١٧  
 ٣١٨  
 ٣١٩  
 ٣٢٠  
 ٣٢١  
 ٣٢٢  
 ٣٢٣  
 ٣٢٤  
 ٣٢٥  
 ٣٢٦  
 ٣٢٧  
 ٣٢٨  
 ٣٢٩  
 ٣٣٠  
 ٣٣١  
 ٣٣٢  
 ٣٣٣  
 ٣٣٤  
 ٣٣٥  
 ٣٣٦  
 ٣٣٧  
 ٣٣٨  
 ٣٣٩  
 ٣٤٠  
 ٣٤١  
 ٣٤٢  
 ٣٤٣  
 ٣٤٤  
 ٣٤٥  
 ٣٤٦  
 ٣٤٧  
 ٣٤٨  
 ٣٤٩  
 ٣٥٠  
 ٣٥١  
 ٣٥٢  
 ٣٥٣  
 ٣٥٤  
 ٣٥٥  
 ٣٥٦  
 ٣٥٧  
 ٣٥٨  
 ٣٥٩  
 ٣٦٠  
 ٣٦١  
 ٣٦٢  
 ٣٦٣  
 ٣٦٤  
 ٣٦٥  
 ٣٦٦  
 ٣٦٧  
 ٣٦٨  
 ٣٦٩  
 ٣٧٠  
 ٣٧١  
 ٣٧٢  
 ٣٧٣  
 ٣٧٤  
 ٣٧٥  
 ٣٧٦  
 ٣٧٧  
 ٣٧٨  
 ٣٧٩  
 ٣٨٠  
 ٣٨١  
 ٣٨٢  
 ٣٨٣  
 ٣٨٤  
 ٣٨٥  
 ٣٨٦  
 ٣٨٧  
 ٣٨٨  
 ٣٨٩  
 ٣٩٠  
 ٣٩١  
 ٣٩٢  
 ٣٩٣  
 ٣٩٤  
 ٣٩٥  
 ٣٩٦  
 ٣٩٧  
 ٣٩٨  
 ٣٩٩  
 ٤٠٠  
 ٤٠١  
 ٤٠٢  
 ٤٠٣  
 ٤٠٤  
 ٤٠٥  
 ٤٠٦  
 ٤٠٧  
 ٤٠٨  
 ٤٠٩  
 ٤١٠  
 ٤١١  
 ٤١٢  
 ٤١٣  
 ٤١٤  
 ٤١٥  
 ٤١٦  
 ٤١٧  
 ٤١٨  
 ٤١٩  
 ٤٢٠  
 ٤٢١  
 ٤٢٢  
 ٤٢٣  
 ٤٢٤  
 ٤٢٥  
 ٤٢٦  
 ٤٢٧  
 ٤٢٨  
 ٤٢٩  
 ٤٣٠  
 ٤٣١  
 ٤٣٢  
 ٤٣٣  
 ٤٣٤  
 ٤٣٥  
 ٤٣٦  
 ٤٣٧  
 ٤٣٨  
 ٤٣٩  
 ٤٤٠  
 ٤٤١  
 ٤٤٢  
 ٤٤٣  
 ٤٤٤  
 ٤٤٥  
 ٤٤٦  
 ٤٤٧  
 ٤٤٨  
 ٤٤٩  
 ٤٥٠  
 ٤٥١  
 ٤٥٢  
 ٤٥٣  
 ٤٥٤  
 ٤٥٥  
 ٤٥٦  
 ٤٥٧  
 ٤٥٨  
 ٤٥٩  
 ٤٦٠  
 ٤٦١  
 ٤٦٢  
 ٤٦٣  
 ٤٦٤  
 ٤٦٥  
 ٤٦٦  
 ٤٦٧  
 ٤٦٨  
 ٤٦٩  
 ٤٧٠  
 ٤٧١

A circular library stamp in blue ink. The outer ring contains the text "کتابخانه مجلس شورای ملی" (National Consultative Assembly Library) at the top and "تهران - ایران" (Tehran - Iran) at the bottom. The center features a stylized emblem of a crown or throne, with the word "کتابخانه" (Library) written in Persian script below it.

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

کتاب شرح صرف

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۸۹۴۳

۲۶۱۰۸

خطی  
کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی  
۱۸۹۴۳



اصطلاح در این است که اگر کسی از کلماتی که در لغت آمده است  
 در جمله ای بکار نبرد و آن کلمات را در جایی که در لغت آمده است  
 بکار نبرد و آن کلمات را در جایی که در لغت آمده است

**بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين**

اعلم ان التصريف في اللغة التغيير بمان مدبر حتى كالتصريف در لغت عرب  
 بجهت تغییرات و تغییر کردن این چیز است که از جای بی و از حال بی  
 و فی الصفا تحویل الاصل الواحد لا امثلة مختلفة و در پیش ما که  
 بیان می کنیم که این فعل واحد است که آن مصلحت است پیش می یابان مانند  
 ضرب و قتل و فعل با ضی است پیش کو بیان مانند ضرب و قتل با ضی است  
 مختلفه و مصلحت اسمیت که در آخر معنی فارسی از ال و نون با تا و نون  
 باشد با ضی از نون از آخر معنی فارسی و بیاید اند معنی فعل با ضی است  
 تا پیش می شود پیش جلد که معنی او کردن است و مصلحت پیشت زیر که چون  
 نون از آخر معنی او بیاید از نون معنی با ضی نیست بلکه اسم غایت و آمده  
 مختلفه آن لفظ با ضی و مضارع و امر و نون و دیگر لفظ با ت با ضی  
 مقصوره و لا یحصل الا بها از برای حصول معانی مقصوده که معنی با ضی  
 و مضارع و امر و نون و دیگر معنیهاست که حاصل میشود این معانی که  
 باین مثالهای مختلفه از برای آنکه هر فعلی که ملول آن باشد از برای آن  
 شود لفظ او متغیر شود و معنی او نیز و اختیار کردن مصنف رحمه الله اعلم  
 را بر اینهاست که این فن از کلیات است و معرکه و جزئیات میباشد  
 و علم و حکمت زیرا که گفته اند انما تصرفات العلوم و الفنون و نیز اعلم را بر این  
 اختیار نمود زیرا که استعمال افعال مخصوص است بر کلام مسوق و این فن  
 غیر مسبق است و اختیار کردن آن علم را بر ارجح است که مقصود  
 در این علم دانستن است یعنی آن فقط و نیز اختیار کردن تصريف را بر غیر

بهر این است که  
 در این کتاب  
 از این جهت  
 که در این کتاب

خطی  
 ۹۶۳

زیرا که این فن مشتق است بر تصرفات بسیار پس اختیار کردن لفظ که لازم کند بیاید  
 و تکثیر و تغییر و در معنیست لغوی و اصطلاحی لغوی است که واضع لغت  
 عرب وضع کرده باشد لفظ تصريف را از برای آن معنی و آن لغت است که  
 ذکر کرده شد پس ازین و اصطلاحی است که اهل این فن وضع کرده باشند  
 لفظ تصريف را از برای آن معنی تحویل اصل و احداث بر مثالهای مختلفه  
 و ازین جهت مصنف رحمه الله اصل و اصطلاح را نمود تا شامل ازین معنی باشد  
 که مذهب بصیرت بر اصالت مصلحت و مذهب کوفیت بر اصالت لفظ  
 و هر یک از این تفهیم را بر مذهب خود دلایل است بعضی از آن مذکور خواهد  
 شد اما نشان الله تعالى دلیل اول بر فاعل موجود میشود و فاعل است  
 اسم اصالت و فعل فرع او است زیرا که از فاعل موجود میشود و فاعل است  
 پس فاعل فرع اسم باشد از جهت وجود دلیل و تم آنکه فعل فاعل نمیشود  
 بلکه فاعل و فاعل اسمیت پس فعل فرع اسم باشد از جهت فاعله دلیل پس  
 بر اصالت مصلحت است که سکون و در کمال اصالت و حرکت عارضه و میشود  
 و عین الفاعل و مصلحت بنا بر آن است و در با ضی تحویل پس ازین معلوم معلوم  
 میشود که با ضی مشتق از مصلحت است و مصلحت مشتق است پس اصل  
 مصلحت باشد و با ضی افتاد لیل کوفیه بر اینهاست با ضی است که مصلحت افلاک  
 کرده میشود با غلال فعل پس مصلحت فرع فعل باشد و بر این جواب میدهند  
 با آنکه لازم نمی آید از غیر غیر در افلاک غیر در اشتقاق زیرا که از لغت فرع  
 بعد از آنکه از لغت مشتق از نیستند غایب تا باب آنکه افلاک فعل معلوم  
 است بر افلاک مصلحت بر مصلحت است بر وجود مصلحت با ضی کن در آن با ضی  
 باین مدتی که مراد مصلحت مصلحت بر مصلحت است زیرا که هر یک از این مشتق از مصلحت

اصالت مصلحت است  
 و در این کتاب  
 از این جهت  
 که در این کتاب







کردند و در نهانی ادغام کردند که گفتند اما تصغیر را با عین است که باشد  
 فاء الفعل و لام الفعل و لا و ان و ك و ح و ع و عین الفعل و لام  
 الفعل باقی و چون عین که فاء الفعل و لام الفعل و لا و ان و ك و ح و ع و عین است  
 و عین الفعل و لام الفعل باقی و هر دو عین فاما عین سائر نزد عین است  
 که لام الفعل و ح و غ و ط باشد فقط از جهت آنکه بخوبی از اعراب و بیانیست  
 که غاثر می شود و با و آخر کلام از غیر نظیر و با و اول وسط بخلافه می یابان که  
 می آید تا نشان مخصوص و با و آخر کلام و این اختلاف ظاهر می شود و در مثل  
 قول و نهیل که سالت نزد خوبان و غیره سالت نزد صرمان و حاصل این  
 از کلام مصغرات است که هر کلام می تواند که کتباً فعلی که حرفی از حروف  
 علت یا همزه یا ضمیمه حرف اول و اول باشد و سائر را سائر خوانند و  
 اگر م و ف و ح و غ و ط و ک را باشد را غیر سائر خوانند و عدد و صفت  
 و مثل چون فاعل شایسته صنف چهارم از ذکر اقسام هکذا نه اجالا  
 شروع نمود و بعد از آن بر سبیل تفصیل و تلاقی مجز و را که اصل بود و مقدم  
 نمود و گفت تا تلاقی مجز و تا فعل لا فی مجز و پس بدین اوسر است  
 فعل یفتح عین الفعل و فعل یضم عین و فعل یکر عین و این تغییرات  
 حرا و عین الفعل است و پس بر آنکه فاء الفعل عین باشد الا مفتوح  
 از برای آنکه ابتدا با آن محالست و فتح اخف حرکات است که آنرا است و  
 که ضم و کسر تعلیل اتفاق و فتح خفیف و این شکل نشود و باقی مجهول  
 که فاء الفعل و ضموم است زیرا که این ضم از جهت استیاء و فرقت بیان  
 بین الفاعل و بین المفعول و چون بناء و حروف استیاء و استیاء و در اینجا  
 مجهول ممکن کردند و عین الفعل عین باشد الا حرا از برای آنکه سکون

خطی  
 ۹۶۳

عین و در تلاقی مجز و سکون التقاء ساکنین است نهانی که متصل شود با و  
 ضم بر هر نوع متصله فتح که مانند ضمیر و ضمیر تا آخر پس چون عین  
 سائرین مقلده که عین الفعل و سائرین مجز و عین باشد الا حرا و حرکات  
 مخصوص است در سبب و لام الفعل و همیشه عین باشد یفتح اما بناء و از  
 جهت آنکه اصلست در افعال اما حرکات از جهت آنکه فعل ما ضمیر است  
 از برای قیاس و بجای اسم مانند ضمیر و در کسبه بد ضمیر بجای  
 زید ضارب و اما فتح از جهت آنکه او اخف حرکات می باشد و شهادت بکسر  
 فاء الفعل و فتح و با سکون عین خلاصه اصل است و در اصل ایشان  
 بر وزن فعل بکسر عین اند فان کان ناصیه علی فعل مفتوح العين  
 ضمیر افعه یفعل یضم العين او یفعل بکسر العين نحو یضرب یضرب و ضمیر  
 یضرب پس اگر باشد ناصیه لا فی مجز و بر وزن فعل مفتوح العين  
 بر نماید مضارع او بر وزن یفعل یضم العين یا بر وزن یفعل بکسر  
 العين یا باشد ضمیر یضرب و ضمیر یضرب ضمیر فعل ماضی بر وزن  
 فعل یضرب مضارع او است بر وزن یفعل یضرب یعنی یاری کرد یضرب  
 یعنی یاری میکند ضمیر ماضی است یعنی یاری کردن این را باب اول  
 گویند ضرب فعل ماضی بر وزن فعل یضرب مضارع او است بر وزن  
 یفعل یضرب یعنی یضرب یعنی یضرب ضربه او است یعنی زن  
 و این را باب دوم گویند و می علی یفعل یفتح العين اذا کان غیر فعلم  
 او لامه حرفا و حروف الخلق و هم الحمر و الهام و العين و الحاء و العين  
 و الخاء و سبیل کشال و جمع فتح و می اید مضارع فعل مفتوح العين  
 بر وزن یفعل یفتح العين نهانی که باشد عین الفعل بالام العين

الفعل







ماضی از باب چهارم و مضارع از باب اول و ان كان ماضیه علی فعل مضارع العین  
 مضارع فعل مضارع العین و حسن یحسن و اگر باشد ماضی فلا یحسن و بروز  
 فعل مضارع العین و مضارع او بروزن فعل مضارع العین ماضی حسن  
 حسن فعل مضارع و بروزن فعل مضارع و مضارع او حسن و بروزن فعل  
 حسن یعنی نیگویند و این باب ششم گویند و این باب موضوع است از برای  
 صفات لازمه بر فاعل پس واضع ضم عن در ماضی و مضارع اختیار کرد  
 انتم شقین نامناسب باشد میان لفظ و معنی و این باب هفتم لازم است  
 و فاعل مضارع گویند که مشکل میشود و بمنزله جمل الذاک لازم است که بعد  
 جواب میشود که جمل الذاک لازم است و متعلق بحرف جر شده که ان  
 و در اصل جمل الذاک بوده خلاف با کوهند از برای کثرت استعمال و تحریف  
 جمل الذاک گفتند و جمل مضارع را معنی سعه است گویند و فلا یحسن  
 ای متسع الصدر و حریفه را معنی واسع است گویند و بولند و جمل و از حق حریفه  
 ای واسع اما الزیاده لم یخرج و فعل مضارع و جمل مضارع و جمل مضارع  
 بیای مجزئ پس او ضمیمه بکباب است و سیران و فعلا است ماضی و جمل مضارع  
 و جمل مضارع و جمل مضارع و بروزن فعل مضارع مضارع او حسن و بروزن  
 فعل مضارع یعنی سنلار کوه کرد این مضارع یعنی سنلار کوه میکردند  
 و جمل مضارع و بروزن فعل مضارع و فعلا یعنی سنلار کوه کردند  
 و این باب فعلة و فعلا گویند و چون بود ماضی انفلان فلا یحسن  
 دند در حرکات و فتحه که اخف حرکات و از برای تعدیل و جواز فلا یحسن  
 باجست و ماضی و جمل مضارع باب نهم است که تغییر و تعدیل ابواب بسبب تعدیل  
 الفعل است و در و عین الفعل ساکن است و سکون زیاد از یک نوع نیست

و چون

خطی  
۹۶۳

و چون بود در کلام عرب تفاوت حرکات از بعد در کلام واحد واجب است که از حقی  
 از و چون ممکن شود ابتدا بحرف ساکن پس حرف اول که فاء الفعل است  
 متحرک ساختند و ساکن لام الفعل و افعال را برین و از برای لزوم التقاء  
 ساکنین در نفس تکلم و اتصال سایر حروف متحرک و ساکن و فاعل ماضی و جمل  
 و در جمل مضارع و جمل مضارع و جمل مضارع و جمل مضارع و جمل مضارع  
 و این و ضمیر را از این جهت سکون او ممکن بود پس چون از فعلیات و کلام  
 بروزن آمد علم امکان سکون فاء الفعل و لام الفعل اول و ثانی معین  
 و مقدر شد ساکن عین الفعل و بروزن فاعل شد مضافه جمل مضارع  
 بیان ثلاثی مجرد و رباعی مجرد شروع نمود و در بیان اقسام مزید فیه است  
 اما الثلاثی المزید فیه فیو علی ثانیه اقسام اما فعل ثلاثی مزید فیه پس او  
 بر سه قسم است زیرا که زاید درو یکوفت اید و حرف یسه حرف زاید  
 از سه حرف و حرف اضلی زاید نکردند تا لازم نیاید نیز فاعل بر اصل پس  
 مخصوص شد بقسام ثلاثی الا و اما کان ماضیه علی افعال و جمل مضارع  
 نحو اکرم یکریم اگر اما قسم اقل از اقسام ثلاثی مزید فیه است که باشد  
 ماضی او بر چهار حرف یسه حرف اضلی و یکوفت زاید و غیران او و فعل است  
 مانند اکرم که در اصل کرم بوده حرف پیش از فاء الفعل را و زاید کردند  
 بروزن افعال ساختند اکرم گفتند اکرم مضارع او حسن و بروزن فعل اکرم  
 یعنی کما می داشت یکرم یعنی کما می میداد اکرم اما مضارع او حسن و بروزن  
 افعالا یعنی کما می داشت و این باب فاعل گویند و کاه می اید مضارع  
 این باب مختلف حرف تعویض را از احوال و مانند کرمه کرامه و کاه می اید  
 تعویض مانند اعطاء همچون قول باری تعالی و الله انبیکم من الانبی







جمله خبری

از فعل متعدی به فعلی که بر آنند قطعه منقطع و بعضی استعمل می نمایند که  
 و قطعه ای که بر آنند و عطفی از برای حصول فعلی که بعد از آنند  
 جزوئی است از جمله و عطفی از برای حصول فعلی که بعد از آنند  
 عطفی است از جمله و عطفی از برای حصول فعلی که بعد از آنند  
 فاء الفعل بر روی زاده که در بر وزن فعل است و عطفی از برای حصول فعلی که بعد از آنند  
 بر او است بر وزن فعل است و عطفی از برای حصول فعلی که بعد از آنند  
 مضارع است یعنی و بر وزن فعل است و عطفی از برای حصول فعلی که بعد از آنند  
 مشارک به فعلی که بر وزن فعل است و عطفی از برای حصول فعلی که بعد از آنند  
 فاعله خبری است و عطفی از برای حصول فعلی که بعد از آنند  
 اول فقره است و عطفی از برای حصول فعلی که بعد از آنند  
 جزوئی است از جمله و عطفی از برای حصول فعلی که بعد از آنند  
 فاء الفعل بر روی زاده که در بر وزن فعل است و عطفی از برای حصول فعلی که بعد از آنند  
 بر او است بر وزن فعل است و عطفی از برای حصول فعلی که بعد از آنند  
 و این باب همیشه لازم است و اضطرار بر این باب است که مطاوع فعل باشد و اندک  
 قطعه فاعله و این مطاوع و عطفی از برای حصول فعلی که بعد از آنند  
 حتماً الاخر و کاه مطاوع و فعل می باشد مانند اطلسته فاعله و عطفی از برای حصول فعلی که بعد از آنند  
 دیگر میزن او و فعل است و عطفی از برای حصول فعلی که بعد از آنند  
 در اصل جمع بوده از برای حصول فعلی که بعد از آنند و فاعله بر وزن فعل است  
 که در بر وزن فعل است و عطفی از برای حصول فعلی که بعد از آنند  
 یقیناً جمع یعنی که در بر وزن فعل است و عطفی از برای حصول فعلی که بعد از آنند  
 که در بر وزن فعل است و عطفی از برای حصول فعلی که بعد از آنند

فعلی

خطی ۹۶۳

نحوه

فامتنوع و بعضی فعلی است که بر آنند قطعه منقطع و بعضی استعمل می نمایند که  
 اجزا را و یک باب دیگر که بر وزن فعل است و عطفی از برای حصول فعلی که بعد از آنند  
 از فعل و حرفی که بر وزن فعل است و عطفی از برای حصول فعلی که بعد از آنند  
 ساختار است که بر وزن فعل است و عطفی از برای حصول فعلی که بعد از آنند  
 جزوئی است از جمله و عطفی از برای حصول فعلی که بعد از آنند  
 را با فعلی که بر وزن فعل است و عطفی از برای حصول فعلی که بعد از آنند  
 مانند خود و عطفی از برای حصول فعلی که بعد از آنند  
 از اقسام فعلی که بر وزن فعل است و عطفی از برای حصول فعلی که بعد از آنند  
 حرفی که بر وزن فعل است و عطفی از برای حصول فعلی که بعد از آنند  
 است مانند خود و عطفی از برای حصول فعلی که بعد از آنند  
 بر وزن فعل است و عطفی از برای حصول فعلی که بعد از آنند  
 بر وزن فعل است و عطفی از برای حصول فعلی که بعد از آنند  
 یک باب است که بر وزن فعل است و عطفی از برای حصول فعلی که بعد از آنند  
 که بر وزن فعل است و عطفی از برای حصول فعلی که بعد از آنند  
 و این باب همیشه لازم است و اضطرار بر این باب است که مطاوع فعل باشد و اندک  
 قطعه فاعله و این مطاوع و عطفی از برای حصول فعلی که بعد از آنند  
 حتماً الاخر و کاه مطاوع و فعل می باشد مانند اطلسته فاعله و عطفی از برای حصول فعلی که بعد از آنند  
 دیگر میزن او و فعل است و عطفی از برای حصول فعلی که بعد از آنند  
 در اصل جمع بوده از برای حصول فعلی که بعد از آنند و فاعله بر وزن فعل است  
 که در بر وزن فعل است و عطفی از برای حصول فعلی که بعد از آنند  
 یقیناً جمع یعنی که در بر وزن فعل است و عطفی از برای حصول فعلی که بعد از آنند  
 که در بر وزن فعل است و عطفی از برای حصول فعلی که بعد از آنند

نحوه



















امکان پیدا ہو سکتی  
وہو اب نہ ہو  
بہت سے

[illegible]







[illegible][illegible]

مستطیل































مجموعہ

[illegible]







منی

کتابخانه

تحت  
مجلس







لاحق اول شد چون فعل واحد بود آخر فعل مفتوح داشتند بشرط کشیدن  
در اصل ضمیر بوده نون تأکید خفیفه لاحق اول شد چون فعل جمع مذکر  
بود و با قبله و تعلقون مفتوح بود و او تعلقون حذف کرد و آخر فعل  
مضموم داشتند بشرط کشیدن و لا امر لهما صراحتا بالتون التیله انهم  
انصران انصران انصران و کوی بود در آخر صراحتا بالتون التیله انهم  
تقیله انصران در اصل انصران بود نون تأکید تقیله لاحق اول شد چون فعل  
بود آخر فعل مفتوح داشتند انصران کشید انصران انصران بوده نون تأکید  
تقیله لاحق اول شد انصران کشید انصران در اصل انصران بوده نون تأکید  
تقیله لاحق اول شد چون ما قبله و تعلقون مفتوح بود و او تعلقون  
کرد و داخل فعل مضموم داشتند و لا کذب و او بخلاف انصران کشید  
انصران در اصل انصران بود نون تأکید تقیله لاحق اول شد چون ما قبله و  
تعلقون مفتوح بود و با تعلقان انداختند آخر فعل مضموم داشتند و لا کذب  
کرد و با تعلقون انصران انصران از برای تثنیه است و قیاسی اول انصران  
در اصل انصران بوده نون تأکید تقیله لاحق اول شد و در انصران شد بشرط  
القی و اول کرد و بعد از آن جمع مؤنث تا ما صلح باشد میان موقوفات انصران  
کشید و با الحقیقه انصران انصران انصران و کوی بود در آخر صراحتا بالتون التیله انهم  
نون تأکید خفیفه انصران در اصل انصران بود نون تأکید خفیفه لاحق اول شد  
چون فعل واحد بود آخر فعل مفتوح داشتند انصران کشید انصران در اصل  
انصران بود نون تأکید خفیفه لاحق اول شد و با قبله و تعلقون مفتوح  
بود و او تعلقون حذف کرد و داخل فعل مضموم داشتند و لا کذب  
بود و او بخلاف انصران کشید انصران انصران بوده نون تأکید خفیفه لاحق

اول شد

اول شد چون فعل واحد بود آخر فعل مفتوح داشتند بشرط کشیدن  
در اصل ضمیر بوده نون تأکید خفیفه لاحق اول شد چون فعل جمع مذکر  
بود و با قبله و تعلقون مفتوح بود و او تعلقون حذف کرد و آخر فعل  
مضموم داشتند بشرط کشیدن و لا امر لهما صراحتا بالتون التیله انهم  
انصران انصران انصران و کوی بود در آخر صراحتا بالتون التیله انهم  
تقیله انصران در اصل انصران بود نون تأکید تقیله لاحق اول شد چون فعل  
بود آخر فعل مفتوح داشتند انصران کشید انصران انصران بوده نون تأکید  
تقیله لاحق اول شد انصران کشید انصران در اصل انصران بوده نون تأکید  
تقیله لاحق اول شد چون ما قبله و تعلقون مفتوح بود و او تعلقون  
کرد و داخل فعل مضموم داشتند و لا کذب و او بخلاف انصران کشید  
انصران در اصل انصران بود نون تأکید تقیله لاحق اول شد چون ما قبله و  
تعلقون مفتوح بود و با تعلقان انداختند آخر فعل مضموم داشتند و لا کذب  
کرد و با تعلقون انصران انصران از برای تثنیه است و قیاسی اول انصران  
در اصل انصران بوده نون تأکید تقیله لاحق اول شد و در انصران شد بشرط  
القی و اول کرد و بعد از آن جمع مؤنث تا ما صلح باشد میان موقوفات انصران  
کشید و با الحقیقه انصران انصران انصران و کوی بود در آخر صراحتا بالتون التیله انهم  
نون تأکید خفیفه انصران در اصل انصران بود نون تأکید خفیفه لاحق اول شد  
چون فعل واحد بود آخر فعل مفتوح داشتند انصران کشید انصران در اصل  
انصران بود نون تأکید خفیفه لاحق اول شد و با قبله و تعلقون مفتوح  
بود و او تعلقون حذف کرد و داخل فعل مضموم داشتند و لا کذب  
بود و او بخلاف انصران کشید انصران انصران بوده نون تأکید خفیفه لاحق

اول شد













فما دون حقیقت جایز و دیگر از هر تحریف که در علم است و حقیقت در این عالم  
سبب است از گفتن عرب المثلث که در اصل مثلث بوده و لام تأخیر را قلبی کرده اند  
امثلث گفتند و توفی را مضارع در اصل مثلث بوده و لام تأخیر را قلبی کرده اند  
هم چون قول تباری تعالی و علی علیه بکسر و اصل او هم چنین لایق و تعالی  
بیشتر و با لسانند و هدایت و صیغه است در اصل هدایت و صیغه است بوده  
هائمانی در سنان قلبی یا که نماز برای تحقیق هدایت و صیغه است  
و حذف کاف از الهم و قلت تعالی و کنها و احسان است و  
قلت و احسان عطف است بر لام سابق برین تقدیر است که لان  
حرف الضعیف یحذف الحرف یعنی از برای الکره الضعیف لایق و اصل  
حذف هم چنانکه لایق معتل است پیش از حذف و او عا و ستار از انقضای  
یکی از حروف الضعیف از برای تحقیق و این حذف همچون گفتن عربی است  
سبب و قلت یعنی فاعل الفعل و کسر و کمد را ضل سبب است و قلت توفی  
اولی لام اولی از سنان یا بحر که حذف کرده اند و قلت گفتند یعنی فاعل  
الفعل و بر تقدیر کسرها الفعل حرکت سنان اولی و لام اولی فعل یا قبل که  
بعد از سلب حرکت یا قبل سنان اولی و لام اولی بالتثاق و ساکنین حذف  
نموده اند و قلت گفتند در مجرد و احسن در اصل احسن بوده و حرکت  
سنان اولی یا قبل که در سنان اولی بالتثاق و ساکنین حذف کرده اند  
گفتند در سنان یا قبل سنان اولی از حذف در قرآن و ارد است قبل تعالی  
فقلت تعالی و این فقلت و اقرین و یونکن در اصل اقرین بوده و حرکت  
را اولی یا قبل که در و را اولی بالتثاق و ساکنین حذف کرده اند اقرین  
شد بحرف کاف از هر مستغنی شدند قرن گفتند و الهما مع الحقیقه

الادغام یعنی ضم الف با حقیق و می شود ادغام و ادغام در لغت و حال و انحصار  
چیز نیست و چیزی دیگر مانند ادغام و الف با حقیق و ادغام و ادغام  
ان ممکن الا قولند و الف با حقیق و ادغام و ادغام و ادغام و ادغام و ادغام  
ساکن که در این حرف اول از حقیق و ادغام و ادغام و ادغام و ادغام و ادغام  
و قر که در اصل مد و قر بوده و ال و را اولی ساکن کردند و زانی ادغام  
کردند مد و قر گفتند و ادغام سنان بر سه قسم است واجب و متع و غیر  
نفا که سنان هر دو حرکت یا هر دو ساکن و یا اولی حرکت و ثانی ساکن یا هر  
دو ساکن یا هر دو حرکت یا اولی ساکن و ثانی حرکت و این ادغام فاعل  
جست و اگر ثانی از سنان ساکن یا عطف ادغام متع است از برای ادغام حرکت  
جاریت بر آخر حرکت اعراض حرکت و ان حرکت فاعل است میان سنان  
هر دو که میان سنان فاعل باشد یعنی که حرکت است ادغام متع باشد  
مگر اگر هر دو حرکت یا هر دو ساکن و ادغام و ادغام و ادغام و ادغام و ادغام  
جاریت است چنانکه زود باشد که یا بعد یا ان فاعل یا پس یا چون مقدم است  
مقدم و است ضم اولی از ادغام که ان وجوب است زیرا که ان سبب است و گفتند  
واجب است نحو سدید و عدل بعد و ان بعد یقید و ان بعد بعد و اسود بعد  
و اسوا و سوا و استعد و استعد و اطان و اطان و قما و قما و ان ادغام  
واجب است در ماضی نه علم اتصال صغیر یا در ماضی حرکت او و در مضارع  
نزد عدم اتصال صغیر و ان جمع حروف بر او خواهد بود باشد یا بر این فاعل الادغام  
سنان که ادغام واجب نیست بلکه جایز است و ادغام و ادغام و ادغام و ادغام و ادغام  
برای ادغام و ادغام و ادغام و ادغام و ادغام و ادغام و ادغام و ادغام و ادغام و ادغام  
فعل کنند یا قبل بحرف کاف از هر مستغنی شوند مثل می شود و سنان می شود







بعضی فتوحی که بر غیر و بعضی فتوحی که بر لام و کسرها یعنی بی اگر فصل مضارع  
مضارع مکتوبه العین باشد چون بعد از باب دوم است یا مفتوح  
العین باشد چون بعضی که از باب چهارم است کوی و غیره و بعضی فتوح  
لام الفعل و کسره لام الفعل در اصل و بعضی بوده بر جازم در اصل حرکت  
آخر بعد از جزم انداخته اند اما کسین شده میان عین الفعل و لام  
الفعل و این هنگام طریق مدفع التماسا کسین حذف یا جریک و اینجا  
حذف جازم نیست زیرا که حذف بیرون میبرد کلمه از حکم مضارع بود  
که احکام در مضارع و جویاد عام است یا استماع ماد عام یا جویاد عام  
و حذف از احکام معتدله است پس باید که بعضی فتوح لام یا فتح  
دادند برای خفت و بعضی که حذف و کسرتش دادند از برای  
لویت بحکم التماسا که این حرکت را بعضی که حذف و بعضی که  
بغلا داد عام و فلا عام جایز است بنا بر اصل ما ندیدیم و بعضی  
کشد بر لام عام و این لغت اهل جازات و هکذا حکم یقشع و یجیر  
و مجاز و هم چنین است حکم یقشع و یجیر و مجاز و جویاد عام یا کس  
لام و فتح لام و فلا عام بنا بر اصل و مافی که داخل بود جازم بر ایشان  
از برای صانع ایشان با مضاعفه رسانیدند لام پس کوی و غیره  
یقشع و یجیر و لم یجیر یعنی لام از برای خفت و لم یقشع و لم یجیر و لم  
یجیر بکسر لام از برای اولویت بحکم التماسا که این حرکت را بعضی که حذف و بعضی که  
یا جویاد عام و فلا عام نیز جایز است مانند لم یقشع و لم یجیر  
و لم یجیر و رواه کان العین مغنیه فی الحركات الثلاث مع الهمزة  
و فکر فتوحی که بر جازم است کسرتش دادند و بعضی که بر لام و بعضی که بر

الفتوح

مضارع مکتوبه در مضارع مکتوبه است نزد و جویاد عام و جویاد کسرتش  
در لام الفعل یا جویاد عام و کسرتش مانند لم یجیر و لم یقشع و لم یجیر  
برای خفت و کسرتش از برای اولویت و بعضی که حذف و بعضی که حذف  
الفعل و فلا عام نیز جایز است مانند لم یجیر و لم یقشع و لم یجیر  
تقلیم و الیله و لا قسین است کسرتش و هکذا حکم لام فتوحی که بر جزم  
و کسرها و هم چنین است حکم لام فتوحی که بر جزم و کسرها و هم چنین  
برای خفت و کسرتش مانند لم یجیر و لم یقشع و لم یجیر و کسرتش  
مضارع بود انداخته اند اما بعد از حرف مضارع و جویاد عام یا جویاد عام  
بسته حرکت آخر بصورت جزم انداخته اند اما کسین شده میان عین الفعل و لام  
الفعل و این هنگام طریق مدفع التماسا کسین حذف یا جریک و اینجا  
حذف جازم نیست زیرا که حذف بیرون میبرد کلمه از حکم مضارع بود  
که احکام در مضارع و جویاد عام است یا استماع ماد عام یا جویاد عام  
و حذف از احکام معتدله است پس باید که بعضی فتوح لام یا فتح  
دادند برای خفت و بعضی که حذف و کسرتش دادند از برای  
لویت بحکم التماسا که این حرکت را بعضی که حذف و بعضی که  
بغلا داد عام و فلا عام جایز است بنا بر اصل ما ندیدیم و بعضی  
کشد بر لام عام و این لغت اهل جازات و هکذا حکم یقشع و یجیر  
و مجاز و هم چنین است حکم یقشع و یجیر و مجاز و جویاد عام یا کس  
لام و فتح لام و فلا عام بنا بر اصل و مافی که داخل بود جازم بر ایشان  
از برای صانع ایشان با مضاعفه رسانیدند لام پس کوی و غیره  
یقشع و یجیر و لم یجیر یعنی لام از برای خفت و لم یقشع و لم یجیر و لم  
یجیر بکسر لام از برای اولویت بحکم التماسا که این حرکت را بعضی که حذف و بعضی که  
یا جویاد عام و فلا عام نیز جایز است مانند لم یقشع و لم یجیر  
و لم یجیر و رواه کان العین مغنیه فی الحركات الثلاث مع الهمزة  
و فکر فتوحی که بر جازم است کسرتش دادند و بعضی که بر لام و بعضی که بر

و فکر فتوحی که بر جازم است کسرتش دادند و بعضی که بر لام و بعضی که بر





مضارعت از برای تقدم فاعل الفعل وبعثا ووضعا وبقا له التا اله التا اله التا اله  
في اختلا الحركات واما ما في ريكوتيدم واما ما في ريكوتيدم واما ما في ريكوتيدم  
 تدعي شانه او فاعلا جميع در اختلا الحركات تدعي شانه او فاعلا جميع  
 بخلافه خوف وناقص که او ویا در میانها ایضا غلا لکده صینوه لغو  
 و فاعل الفعل متلا و میا سجون و عذایا و فاعل الفعل متلا و میا سجون  
 المتکونست و استهسا که بخالت و چون مخصوص بود و او احکام دریا ستم  
 داشت معرجه نه بخر فاعل الفعل او و او است و کفت و اما الواو و تحت و تحت  
 المضارع الذي على الفعل بكثر العين یعنی اما و او بر حرف کده و میبود  
 از مضارع که بر وزن یفعل بكثر العين باشد از برای تکرار و او که واقعت  
 میان باء و کسبه تقبلت و احتلا و او که حذف و او از برای رفع طایفه باشد  
 میان باء و کسبه که از جنس یکدیگر اند تا فاعله با صبی نشود و میبوده از او  
 بكون على فعله یعنی حذف میکنند و او نیز از مضارع فعل الفاء و بعضی گفته اند  
 از فعل بكثر عين یا کده نه هیچ ضمیر مضارع بفعل بكثر عين باشد از مضارع  
 که بر وزن فعله کسبه باشد و متلا و سببا بر مضاريفه تقول و عذایا  
 عذایا و عذایا یعنی سبلا نه شد از برای و را یعنی تغییر میکنند از حال خود  
 و را باقی مضاريفه عذایا از برای و را یعنی و را یعنی و را یعنی و را یعنی  
 و مکان کوشی نه و عذایا یعنی و عذایا و عذایا و عذایا و عذایا و عذایا  
 صیغه بعد در مضارع و را مثل بود عذایا و بر وزن یفعل و او میان باء و کسبه  
 نیل بود حذف کردند بعد گفتند با و حاصل کردند و او و او است و او که مدید  
 عذایا است در حذف و او را و اللب با از جهت تکرار بعد با حرکات خود بیکدیگر  
 گران مضاريفه است و عذایا که حذف کردند و او را فاعل الفعل و او که بر وزن یفعل

و اما

و عذایا و عذایا بکسر فاعل کده و کسبه و او را باقی از جهت نقل کسبه و او  
 و او را حذف کردند عذایا و او را باقی از جهت نقل کسبه و او را باقی از جهت نقل کسبه  
 عذایا گفتند و عذایا مضارعی دیگر است بحال خود از برای مضم و نقل و او  
 از فعل عين مضارع حذف کردند و عذایا نقل و او را باقی از جهت نقل کسبه و او  
 و او را که اسم مکانست یعنی مکان توحیه الیه و ولده و در جمع و یا یفعل  
 و عذایا و عذایا و عذایا و عذایا و عذایا و عذایا و عذایا و عذایا و عذایا  
 و اسم مفعول و عذایا و او را میان باء و کسبه و او را میان باء و کسبه و او را میان باء و کسبه  
 میاید که از بعد کسبه اند که حرف مضاريفه بود انداختند تا بعد حرف  
 مضاريفه متلا احتیاج به تکرار بود حرکت آخر مضاريفه جزم انداختند عذایا  
 و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را  
 یعنی و عذایا و عذایا و عذایا و عذایا و عذایا و عذایا و عذایا و عذایا  
 نقل و سبلا و او را میان باء و کسبه و او را میان باء و کسبه و او را میان باء و کسبه  
 فاعل الیست کسبه یا بعد فاعله الواو و عذایا و او را میان باء و کسبه و او را میان باء و کسبه  
 بسبب وقوع او میان باء و کسبه بر هر گاه که میاید میاید و او را میان باء و کسبه و او را میان باء و کسبه  
 یا کسبه فعل جزم میاید از او که حذف و او را میان باء و کسبه و او را میان باء و کسبه  
 در حذف میاید که در میان بعد بوده و او را میان باء و کسبه و او را میان باء و کسبه  
 حرف مضاريفه مضارع میاید و او را میان باء و کسبه و او را میان باء و کسبه  
 و او را میان باء و کسبه و او را میان باء و کسبه و او را میان باء و کسبه و او را میان باء و کسبه  
 عذایا نه جزم انداختند که بر وزن یفعل کده فاعل الله تعالی که میاید و او را میان باء و کسبه  
 و او را میان باء و کسبه و او را میان باء و کسبه و او را میان باء و کسبه و او را میان باء و کسبه  
 شود فاعله و او را میان باء و کسبه و او را میان باء و کسبه و او را میان باء و کسبه و او را میان باء و کسبه



تر یا تبدیل یا نقل گفته میشود و او نوشته میشود یا بعد از آن  
 نرسد مضموم اما تلفظ یوا و از برای خطوط چه و کسره است و در هر  
 و اما نویسنده یا از برای طریقی این را فعلی است که سره زوال و بر قف  
 سابق و بر سر اسم الخط گویند و نیست من بفعل فعلی کوجه بوجه او وجه  
 و ثابت میدارند و او در فعلی هم همین است و وجه بوجه که ثابت است  
 است بخلاف آنکه از برای وجه و وجه و این که از بوجه گرفته اند که حرف  
 مضارع انداخته اند بعد حرف مضارع ساکن ابتدا بساکن بحال این  
 الفعل مضارع مضموم بود و فعل مضموم در اول و نهاده کرد و حرکت  
 آخر مضارع جز انداخته و وجه گفتند و نهاده کرد و فعل مضارع  
 و او از فعلی هم همین نحو گرفته اند از جهت دفع نقل و وضع عن الفعل  
 سابق و جد جدید کرد و اصل یوحید بوده همچون قول شاعر لو شئت لوقع  
 العواد بشر ترفع الضوا و لا یجذف علی لا که در اصل یوحید بوده و  
 اما از جهت غیر ایشان و جد جدید است که از باب دوم است کما قال الله تعالی  
 ان یوحید لیسما فاق و حذفت الواو من یطاع و یضع و یبع و یبع و یبع  
 و اما الاصل فعلی الکسر فتح و یوحید و یوحید و یوحید و یوحید و یوحید و یوحید  
 نقد بر سوال است که شما گفتید حذف میکنند و او از فعلی ثابت میماند  
 چه بسا گویند در یطاع و اخوات که آن مضارع و یبع و یبع و یبع و یبع و یبع و یبع  
 و او کرده اند از فعلی فتح عن مضارع یوحید که حذف کرده اند و نهاده اند  
 اخوات را برای آنکه ایشان در اصل بر وزن فعلی کسر عن بوده اند حذف  
 و او کرده اند از مضارع و انداخته عن الفعل را برای دفع نقل حرف جلی  
 که در اسم الفعل است که از جهت است و در یطاع و یوحید است و باقی

متخالف  
 که از فعلی

و یا

تر یا تبدیل یا نقل گفته میشود و او نوشته میشود یا بعد از آن  
 نرسد مضموم اما تلفظ یوا و از برای خطوط چه و کسره است و در هر  
 و اما نویسنده یا از برای طریقی این را فعلی است که سره زوال و بر قف  
 سابق و بر سر اسم الخط گویند و نیست من بفعل فعلی کوجه بوجه او وجه  
 و ثابت میدارند و او در فعلی هم همین است و وجه بوجه که ثابت است  
 است بخلاف آنکه از برای وجه و وجه و این که از بوجه گرفته اند که حرف  
 مضارع انداخته اند بعد حرف مضارع ساکن ابتدا بساکن بحال این  
 الفعل مضارع مضموم بود و فعل مضموم در اول و نهاده کرد و حرکت  
 آخر مضارع جز انداخته و وجه گفتند و نهاده کرد و فعل مضارع  
 و او از فعلی هم همین نحو گرفته اند از جهت دفع نقل و وضع عن الفعل  
 سابق و جد جدید کرد و اصل یوحید بوده همچون قول شاعر لو شئت لوقع  
 العواد بشر ترفع الضوا و لا یجذف علی لا که در اصل یوحید بوده و  
 اما از جهت غیر ایشان و جد جدید است که از باب دوم است کما قال الله تعالی  
 ان یوحید لیسما فاق و حذفت الواو من یطاع و یضع و یبع و یبع و یبع و یبع  
 و اما الاصل فعلی الکسر فتح و یوحید و یوحید و یوحید و یوحید و یوحید و یوحید  
 نقد بر سوال است که شما گفتید حذف میکنند و او از فعلی ثابت میماند  
 چه بسا گویند در یطاع و اخوات که آن مضارع و یبع و یبع و یبع و یبع و یبع و یبع  
 و او کرده اند از فعلی فتح عن مضارع یوحید که حذف کرده اند و نهاده اند  
 اخوات را برای آنکه ایشان در اصل بر وزن فعلی کسر عن بوده اند حذف  
 و او کرده اند از مضارع و انداخته عن الفعل را برای دفع نقل حرف جلی  
 که در اسم الفعل است که از جهت است و در یطاع و یوحید است و باقی

از فعلی





بسم الله الرحمن الرحيم

23

[illegible]







[illegible]

عمر الدين

[illegible]





است و حق نام نایب است که واقع شود در حرکت و استقامت مستقیم  
و باب دوم از احیاء حجاز که با استقامت است و استقامت مستقیم  
که در اصل استقامت مستقیم بوده حرکت و نقل با قبل کردن و در اصل  
نقل با قبل مستقیم قلب الیه که در ماضی استقامت کنند و در  
مضارع و او را که با قبل مستقیم قلب الیه که در مستقبل استقامت کنند و استقامت  
و در مضارع که در اصل استقامت ماضی بوده حرکت و غلال و غلال الیه  
بنام طریق که در اجزاء مذکور شد و در فیه و غیره استقامت است و در مضارع  
استقامت الیه باب با استقامت مستقیم و استقامت مستقیم و استقامت مستقیم  
گفته اند و با استقامت الیه با اصل خود سازنده و با استقامت مستقیم و استقامت مستقیم  
و استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم  
مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم  
حالتین انقاد بنقاد و گفتند و گفتند و گفتند و گفتند و گفتند و گفتند و گفتند و گفتند  
و او قلب الیه که در مضارع و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم  
گفتند و گفتند و گفتند و گفتند و گفتند و گفتند و گفتند و گفتند و گفتند و گفتند  
ماستقامت قیاماً و صان ضیاعاً و را در مضارع که در اصل قیاماً و صان ضیاعاً  
و زواره بوده پس غلال کرده اند و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم  
و اختار و اختار و اختار و اختار و اختار و اختار و اختار و اختار و اختار و اختار  
اختار و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم  
با قبل مستقیم قلب الیه که در مضارع و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم  
اخودا و روی علم علة و صان ضیاعاً و را در مضارع که در اصل قیاماً و صان ضیاعاً  
مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم

قلت حبیب حجاب و نه که که با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم  
و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم  
با قبل کردن و او را که با قبل مستقیم قلب الیه که در مستقبل استقامت کنند و استقامت  
گفتند و گفتند و گفتند و گفتند و گفتند و گفتند و گفتند و گفتند و گفتند و گفتند  
و او را که با قبل مستقیم قلب الیه که در مستقبل استقامت کنند و استقامت  
استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم  
قبل کردن و او را که با قبل مستقیم قلب الیه که در مستقبل استقامت کنند و استقامت  
و در اصل مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم  
بنقاد و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم  
نقل با قبل کردن و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم  
با کردن و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم  
ما قبل مستقیم قلب الیه که در مضارع و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم  
سازنده و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم  
جواز و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم  
عین الفعل و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم  
اجتبا و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم  
که با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم  
بودند و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم  
ما قبل مستقیم قلب الیه که در مضارع و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم  
که با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم  
شیر و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم و با استقامت مستقیم





























































یعنی وصلہ و کمرورق

عقود

الحمد لله الذي هدانا لهذا





Handwritten notes in Persian script at the top of the right page, including the date 1285.

هزاره ششم  
تاریخ

Handwritten notes in Persian script on the right side of the page, including the date 1285.



مستطاب  
مستطاب  
مستطاب





Handwritten text on the spine, likely in Arabic script, possibly indicating the title or author.

3